



## کتابخانه موسسه تخصصی تربیت و روانشناسی پایه اولی

ظاهراً او با این بیان معتقد به وراثت است و تربیت را مردود شناخته و قابلیت و استعداد فوق‌العاده را مؤثر دانسته و بهمین جهت نظر داده است که اگر شرایط تربیت و آمادگی لازم وجود نداشته باشد، نمی‌توان به‌اثر تربیت امیدوار بود، گرچه تمثیلی را که در این باب آورده بنحوی است که می‌توان گفت پسر وزیر حداقل جزء کودکانی بوده است که امروز اصطلاح «عقب مانده» در مورد آنان صادق است و چون دانشمند موصوف با تمام دانش خود به احتمال قوی روش آموزش را در مورد کودکان عقب مانده نمی‌دانسته است از تعلیم و تربیت وی بازمانده و مانند بعضی از آموزگاران کنونی از کند ذهنی چنان شاگردی حوصله‌اش سرآمده و گفته است که: «این عاقل نمی‌شود مرا نیز دیوانه کرده»

اما تشبیه انسان به آهن بدگه‌ری که صیقل‌پذیر نیست بهیچوجه با دانش و روانشناسی و تعلیم و تربیت امروز تطبیق نمی‌کند، زیرا هر انسانی با هر نوع استعدادی قابل تربیت است و اصولاً وقتی معتقد باشیم که تربیت ایجاد تغییرات مفید در کودک است، این تغییرات امکان‌پذیر است، نهایت روش را باید شناخت و کیفیت بکار بردن روش مطلوب است که نتیجه لازم را بدست خواهد داد.

تمثیل دوم گرچه نامش حکایت است اما بصورت

بحق دانشمندی است روانشناس و نکته‌سنج، شاعری است توانا و دقیق با افکار و نظریات عمیق و مفید، نه تنها برای روزگار قرن هفتم هجری که می‌زیسته بلکه بسیاری از عقاید، تمثیلات، نکته‌ها، حکایات او به‌نثر و به‌نظم هم‌اکنون نیز با مقتضیات روزگار ما مناسبت دارد و چون چهره‌ای شناخته شده در جهان است در اینجا فقط به نظریات تربیتی او به اختصار اشاره می‌شود:

چنانکه می‌دانیم یک باب از هشت باب گلستان و یک باب از بوستان خود را تحت عنوان تربیت و تأثیر آن آورده و به بحث در باب مسائل تربیتی اختصاص داده، گرچه در دیگر بابها و در بعضی از قصاید و بخشهای دیگر کلیات خویش جای جای از تربیت سخن گفته است، اما در این دو باب نیز همانطور که شیوه اوست مطالب خود را در لباس داستانهای کوتاه و حکایات دلپذیر بیان می‌کند که بهتر است از آنها بعنوان تمثیل یاد کرد، بدین ترتیب که: در تمثیل اول گلستان تعلیمات دانشمندی را برای پسرکودن وزیر مؤثر نشانخته و گفته است:

چون بود اصل گوهری قابل  
تربیت را در او اثر باشد  
هیچ صیقل نکو نیارد کرد  
آهنی را که بد گهر باشد  
سگ بدریای هفتگانه مشوی  
که چو تر شد پلید تر باشد

تا جائی که جور استاد را در همین تمثیل برمه‌پدر  
مرجح می‌شناسد ، در شعر معروف خود میگوید :

پادشاهی پسر به مکتب داد

لوح سیمینش در کنار نهاد  
بر سر لوح او نوشته به زر

جور استاد به ز مهر پدر

بسی روشن است که این عقیده امروز طرفداری

ندارد ، مهر استاد و مهر پدر هر دو لازم و ملزوم

یکدیگرند ، نهایت آنکه کیفیت بکار بردن مهر و اظهار

محبت خود نکته‌ای است دقیق و ظریف و اشتباه در

نحوه بکار بردن و بخصوص مورد آنست که موجب

اشکالات فراوان در امر تربیت می‌شود .

تمثیل پنجم به تأثیر تربیت چندان ربطی نمی‌تواند

داشته باشد زیرا پارسا زاده با ترکه عمان به فسق و

فجور می‌پردازد و آدمی و لخرج می‌شود و نصیحت

ناصر را نمی‌پذیرد و سرانجام بقول سعدی «پاره پاره

بهم می‌دوزد و لقمه لقمه می‌اندوزد » و خلاصه اینکه

با عدم توجه به پندها بروزگار سختی گرفتار می‌آید.

تمثیل ششم: تأثیر تربیت رادر شاهزاده و فرزندان

ادیب متفاوت می‌شناسد و نتیجه می‌گیرد که هنگامی

که تربیت یکسان و طبایع مختلف باشد نتیجه یکسان

نخواهد بود ، طبایع آماده بخوبی پیشرفت خواهند

کرد و سرشتهای نامساعد براه خود می‌روند و نتیجه

به عکس بدست می‌آید .

تمثیل هفتم: نکته مهمی ندارد جز اینکه هشدار

می‌دهد که اگر انسان به روزی ده ، یعنی خدا بیش

از روزی تعلق خاطر داشته باشد بهتر است و در آن

صورت رستگار خواهد بود .

تمثیل هشتم: اصل و نسب و اشرافیت را که معمول

زمان بوده است رندانه رد می‌کند ، در عوض همشینی

را مؤثر و مفید می‌شمارد و ارزش جامه کعبه را در

همشینی با عزیز می‌داند نه بخاطر اینکه اصلش از

کرم پیله بوده است . قطعه معروف وی چنان است :

نصیحت و موعظه بیان شده و شعر معروف

روستازادگان دانشمند

به‌وزیری پادشا رفتند

اثر تربیت و آموزش و پرورش را کاملاً روشن کرده

و نتیجه گرفته است که تعلیم و تربیت و کسب دانش در

روزهای مبدا مفید تواند بود یعنی هنگامی که در شام

فتنه ایجاد شود و گرنه تعلیم و تربیت چندان خریدار

ندارد ، زیرا در هنگام از دولت افتادن هنرمند هنرش

اورا بکار خواهد آمد ، در تمثیل سوم لازمه تعلیم و

تربیت را ضرب و شتم و زجر دانسته و بیان داشته است

که شدت عمل موجب تهذیب اخلاق خواهد شد همچنان

که یکی از فضالدر باب تعلیم ملکزاده معمول می‌داشته

و برای روش خشونت‌آمیز خود توجه خاصی هم قائل

شده است ، در پایان این تمثیل تربیت در کودکی را

بی‌نهایت مؤثر شمرده و صریحاً نظر داده است که اگر

در خردی کسی ادب نشود در بزرگی رستگار نخواهد

گردید ، شعرش چنین است :

هر که در خردیش ادب نکنند

در بزرگی فلاح از او برخاست

چوب‌تر را چنانکه خواهی پیچ

نشود خشک جز به آتش راست

در تمثیل چهارم از شخصیت و خلق و خوی و

رفتار دو معلم که نقطه مقابل هم بوده اند یاد می‌کند یکی

« ترشروی و بد خوی و تلخ گفتار مردم آزار و

بد طبع و ناپرهیزگار » و دیگری « پارسا و نیکمردی

حکیم که سخن جز بضرورت نگفتی و آزار کس بر

زبانش نرفتی » هنگامی که اولی را می‌رانند و دومی

را بر سر کار می‌آورند نتیجتاً کودکان هر یک دیومی شوند

و به اعتماد حلم معلم علم فراموش می‌کنند و به بازیچه

فراهم می‌نشینند و آنگاه نتیجه می‌گیرد که :

استاد و معلم چو بود کم آزار

خرسک بازند کودکان در بازار

باین ترتیب خشونت و سختگیری را در امر تربیت

روا می‌بیند و تنبیه بدنی و شدت عمل را مجاز می‌شمارد

جامهٔ کعبه را که می‌بوسند

او نه از کرم پيله نامی شد

با عزیزی نشست روزی چند

لاجرم همچو او گرامی شد

و بدنبالهٔ این تمثیل دو نکته اضافه گردیده است که ظاهراً چندان مناسب هم ندارد فقط نتیجتاًش کیفی گناهان است که بصورتی نشان داده شد .

تمثیل نهم : در باب آرزوی فرزند درویشی سخن گفته که هنگامی که بر آورده شده موجب زحمت فراوان برای وی گردیده ، زیرا تربیت نتوانسته آن فرزند را براه راست هدایت کند .

تمثیل دهم : توصیه‌ای است برای تحصیل رضای خدا با قطعه شعری که در پایان آن چنین سروده است : بدست آوردن دنیا هنر نیست

کسی را گر توانی دل بدست آر

تمثیل یازدهم : سفرکنندگان حج را به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید شتران که بار می‌برند و خار می‌خورند از صاحبان آنها نزد خدا گرامی‌تر اند .

تمثیل دوازدهم : از کار بی‌رویه و غیرمنطقی انتقاد می‌کند که زیانش به‌عامل کار می‌رسد .

تمثیل سیزدهم : توصیه می‌کند که کارها را به آزمودگان واگذارند و به هر کس باندازهٔ توانائیش کار بدهند که در حقیقت از نکات مهم مدیریت است نه تربیت خاص .

تمثیل چهاردهم : مربوط به گذشت روزگار و فناپذیری جهان است و ربطی به تأثیر تربیت ندارد .

تمثیل پانزدهم : توصیه‌ایست به رفتار خوب و انسانی با بردگان که موجوداتی بدبخت و زبردست بوده‌اند و خوشبختانه در اواخر قرن نوزدهم و پس از جنگهای انفصال آمریکا در جهان ملغی شده است و استثمار انسان از انسان ظاهراً کمتر صورت وجود پیدامی‌کند .

تمثیل شانزدهم : اهمیت کارآزمودگی و تجربه را در مورد جوان بی‌تجربه و پرمدعا بیان می‌دارد .

تمثیل هیجدهم : محسنات کم‌خوری را توصیف

می‌کند .

از این باب که بگذریم همچنان که در ابتدای مقال اشاره شد در دیگر موارد نظم و شر سعدی سخنان نغزی وجود دارد که توجه آنها صفحات بسیاری از مجله را دربرمی‌گیرد، بهمین جهت باختصار به چند مورد از آنها اشاره می‌شود از جمله :

در باب اول گلستان تحت عنوان در سیرت پادشاهان حکایت طایفهٔ دزدان عرب است که بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته تا مدیران ممالک آنطرف برای دفع شرایشان با هم به مشورت پرداختند و قرار گذاشتند که نگهبانی را بر اقیبت از اعمال و رفتار دزدان برگمارند تا هنگامی که بطلب دزدی از پناهگاه خود بیرون شده بودند ، در آن زمان تنی چند از کارآزمودگان در گوشه و کنار پناهگاه آنان پنهان شدند و هنگامی که دزدان بخواب رفتند ناگهان بر سر آنان تاختند و دست یکان یکان را بر کتف بستند و بحضور ملک آوردند، ملک امر کرد تا همه را بکشند ، در میان آنان نوجوانی بود که بقول سعدی : میوه عنفوان شبایش نورسیده و سبزه گلستان عذارش تازه دمیده ، یکی از وزیران از او شفاعت کرد ، ملک از این شفاعت روی درهم کشید و گفت : پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گردکان برگنبد است در اینجا سعدی صریحاً نااهلان و بد بنیادان را قابل تربیت نمی‌داند و می‌گوید اینکار بمنزله آتش نشاندن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگاهداشتن است . و اضافه می‌کند که :

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ یید بر نخوری  
با فرو مایه روزگار مبر

کز نی بوریا شکر نخوری  
بدین ترتیب او اعتقاد دارد که تا زمینه برای

تربیت مساعد و استعداد لازم موجود نباشد نتیجه از تربیت بدست نخواهد آمد .

در اینجا وزیر با لطایف الحیل و ملامت در برابر نظر ملک باظهار نظر خود می پردازد و توضیح می دهد که اگر ملک موافقت فرمایند اخلاق این نوجوان بر اثر هم نشینی با افراد شایسته تغییر خواهد کرد و چون هنوز بحر حله رشد نرسیده خوی ناپاکان دروی مؤثر نیفتاده است لذا امیدوار است که تربیت شود و خوی و خلقتش پیراسته گردد . حدیثی را هم بعنوان استشهاد آورده که : **ما من مولود الا وقد یولد علی الفطره فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه** . یعنی هر طفلی در هنگام تولد مطابق ناموس خلقت پاک متولد می شود ، پس این والدین وی هستند که او را یهودی و یا نصرانی و یا زرتشتی می کنند . قطعه ای را هم در تثبیت این نظریه سروده که :

پسر نوح با بدان بنشست

خانندان نبوتش گم شد  
سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد  
ظاهراً با این استدلال ملک قانع می شود و از سر خون نوجوان می گذرد و می گوید : « بخشیدم اگر چه مصلحت ندیدم »

باین ترتیب پسر بخشوده می شود ، درناز و نعمت می افتد ، بتربیت او همت می گمارند ، آداب خدمت می آموزد و در برابر همگنان سرآمد می گردد ، از این تاریخ وزیر تصور می کند که این پسر تربیت و بارور شده و آتیه درخشانی در پیش دارد ولی ملک نظر او را قبول ندارد و معتقد است که :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گر چه با آدمی بزرگ شود  
پس از گذشت دو سال روزی جوان موصوف با  
همدستی مخالفان ، وزیر و دو فرزند او را می کشد و فرار می کند و به پناهگاه اولیه خود بجای پدروی نشیند

بطوری که ملک از این امر متعجب می شود و می گوید :  
شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی !

ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس  
خلاصه اینکه سعدی از بیان این داستان نتیجه می گیرد که تربیت چندان اثر ندارد و باید زمینه های پذیرش آن قبلاً فراهم آمده باشد .

در اینجا ناگزیر است این نکته را یادآور شود که بطور قطع در آن روزگار اسلوب و روش تربیت نارسائی هایی داشته و تمام جنبه های اساسی سازنده در آن رعایت نگردیده و گرنه می توانسته است مؤثر واقع شود ، وانگهی مسأله استعدادها و آمادگی های قبلی را امروز نیز فراموش نمی کنند ، شاید تربیت و مهارت های لازم برای نوجوانی که می خواسته است در سلك درباریان درآید ناکافی بوده است ، اما در هر صورت چنانچه تدابیر از پیش سنجیده ای اندیشه شود و با توجه به استعدادها اسلوب تربیت تعیین و بکار گرفته شود مسلماً اثرات مطلوب را بپار خواهد آورد و این روشی است که امروزه بکار گرفته می شود .

در باب دوم تحت عنوان در اخلاق درویشان نیز مطالبی را منعکس ساخته است ، آنجا که می گوید :  
« کاروانی را در زمین یونان بزدند و نعمت بیکران بردند ، بازرگانان گریه و زاری کردند ، خدا و پیغمبر را شفیع آورند فایده نکرد .... » لقمان حکیم در آن میان بود و گفت : کلمه حکمت با ایشان گفتن دریغ باشد . قطعه :

آهنی را که موریانه بخورد

توان برد از او به صیقل زنگ  
باسیه دل چه سود خواندن وعظ

نرود میخ آهنین در سنگ  
کار نداریم باینکه موریانه نمی تواند آهن را  
بخورد بلکه موریانه در چوب می افتد و زنگ آهن که در حقیقت اکسید دو کربن است با صیقل از میان می رود مگر اینکه مدت های طولانی آهن اکسیده شده و چیزی

از آن باقی نمانده باشد، تازه در مورد تربیت‌هنگامی که عنصر قوی و عامل مؤثر منفی بقدری اثر کرده باشد که جائی برای ایجاد تغییرات مناسب باقی نگذاشته باشد می‌توان این نظر را پذیرفت همچنانکه امروز در مورد جنایتکاران و جانیان بالفطره می‌اندیشند و علمای تربیتی این عصر معتقدند که در درون این انسانها عوامل قوی منفی آنچنان خانه کرده است که برای تربیت مفید و مؤثر بسود جامعه راهی نیست ، مضافاً به اینکه عقده‌ها و محرومیتها، عوامل روانی ، تمایلات سرکوب شده نیز مزید بر علت تواند بود ، هم اینان هستند که شاعر از آنها به‌سیه دل تعبیر کرده است و تربیت را بمنزله میخ آهنینی تلقی نموده که در سنگ فرو نمی‌رود ، اما جای خوشبختی است که امروز بایکار گرفتن نظرات تربیتی وبا استفاده از روشهای پیشرفته می‌توان سیاهدلان را روشندل نمود و وعظ را چنانچه با اسلوب صحیح و سنجیده بر آنها عرضه کنیم بر آنها تأثیر خواهد گذاشت و میخ آهنین را با مهارت خاص می‌توان در دل سنگ جای داد . ولذا باید قاطعاً گفت علوم تربیتی امروز نظریه سعدی را در این مورد رد کرده است.

اما در بوستان نیز جای جای اشعاری درمسائل تربیتی آورده است، چنانکه گوید :

توان پاک کردن ز زنگ آینه

و لیکن نیاید ز سنگ آینه

ز وحشی نیاید که مردم شود

به سعی اندر و تربیت کم شود

به کوشش نروید گل از شاخ بید

نه زنگی به گرمابه گردد سفید

باز هم این اشعار حاکی از نظر او در باره اثر

توارث و استعدادها در امر تربیت است، همچنان زنگی

که از شستشو در گرمابه سفید نخواهد شد ؛ همچنین

در بوستان به تعلیمات حرفه‌ای و آموختن

پیشه‌های ضروری و نکات بسیار ارزنده توجهی خاص مبذول داشته و آن چنان مسائلی را دقیق و سنجیده مطرح ساخته که بهتر است از زبان شیرین خود او بشنوید :

چو خواهی که نامت بماند بجای

پسر را خردمندی آموز و رای

که گر عقل و رایش نباشد بسی

بمیری و از تو نماند کسی

بسا روزگار را که سختی برد

پسر چون پدر نازکش پرورد

خردمند و پرهیز کارش بدار

اگر دوست داری به نازش مدار

بخردی درش زجر و تعلیم کرد

به نیک و بدش وعده و بیم کرد

نو آموز را مدح و تحسین وزه

ز تو بیخ و تهدید استاد به

در اینجاست که اصل تشویق و تحسین را بر توبیخ

مرجح می‌شناسد و در مورد پیشه و هنر چنین اشاره

می‌کند :

بیاموز فرزند را دسترنج

اگر دست داری چو قارون بگنج

مکن تکیه بر دستگاهی که هست

که باشد که نعمت نماند بدست

به پایان رسد کیسه سیم و زر

نگردد تهی کیسه پیشه‌ور

همانطور که در ابتدای این مقالت ناچیز اشاره شد

بحث در باب عقاید و نظرات تربیتی جامعه شناس و

شاعر عالیقدری چون سعدی احتیاج به رساله مفصل

جددا گانه‌ای دارد و در این مقالت ناچیز راقم این سطور

فقط می‌تواند گفت:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای

چند گنجد قسمت یکروزه‌ای